

سفر عالم آل محمد ﷺ به خراسان و دستاوردهای آن

محمد مهدی رکنی یزدی

پرده زمان را کنار می‌زنیم و با قدم اندیشه قرن‌ها را درمی‌نوردیم تا به نیمه دوم سده دوم هجری می‌رسیم. عصری که آغاز شکوفایی علوم اسلامی است و پژوهش درباره کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ﷺ شروع شده. دانشهای ادبی یعنی صرف و نحو و لغت و قواعد بلاغت، و علوم شرعی مانند حدیث و فقه، و همچنین تاریخ و کلام و غیر اینها همه برای تفسیر و شرح قرآن و حدیث و سیره نبوی به وجود آمده یا سیر تکاملی را

می‌پیماید. با ترغیبی که اسلام به دانش‌اندوزی کرده بود رفته رفته کتابهای فلسفی و پزشکی هم از زبان سریانی و یونانی به عربی ترجمه شد و در دسترس طالبان علم قرار گرفت^۱، و بیت‌الحکمه در بغداد پژوهشکده‌ای بود برای دانشمندان مسیحی که آثار یونانی قدیم را به عربی برگردانند.

هشتمین امام شیعه ابوالحسن علی بن موسی بن جعفر ملقب به رضا ﷺ (۱۴۸-۲۰۳) در چنین عصری در زادگاه خود مدینه زندگی می‌کرد و از جوانی با بهره‌مندی از دانش خداداد به نشر احکام و معارف اسلامی می‌پرداخت، چنان که حاکم نیشابوری می‌نویسد: علی بن موسی در حالی که فقط از عمرش بیست و چند سال بیشتر نمی‌گذشت در مسجد رسول الله

۱- برای آگاهی از نهضت فرهنگی در سده‌های نخستین اسلامی و خدماتی که مسلمین به پیشرفت علم کردند علاوه بر کتابهای تاریخ علم رک: محمد رضا حکیمی، دانش مسلمین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱-۲۹. نویسنده متتبع یادآور می‌شود در همان سده‌های سوم تا ششم به نام و تعریف علمی بیش از ۲۵۰ رشته علمی برمی‌خوریم، مثلاً در کشف الظنون حدود ۲۶۰ علم نام برده شده است.

نشسته در مسائل شرعی فتوا می‌داد.^۱

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به فرزندان خود در فضیلت و برتری آن امام می‌فرمود: پدرم جعفر بن محمد علیه السلام به من بشارت داد که همانا عالم آل محمد - صلوات الله علیهم - در صُلب تو است، کاش او را درک می‌کردم!^۲ پس از شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۱۸۳، حضرت رضا در حالی که ۳۵ سال داشتند به نصّ پدر عهده‌دار مقام والای امامت شدند و به وظایف الهی خود قیام کردند. این وظایف چیست؟ زندگی‌نامه امام خود روشنگر وظایف و تکالیف الهی اوست، که به اختصار عبارت‌اند از: حفظ کیان اسلام، ابلاغ احکام قرآن و کلمه توحید، استدلال بر عصمت و تنزیه انبیا و حجتهای خدا، معرفی خویشتن به عنوان امام و پایگاه معنوی خود و اینکه هیچ تکلیفی و حکمی نیست که مؤثر در هدایت و تربیت انسان باشد و در قرآن نباشد یا او نداند.^۳

اصولاً ویژگی ائمه معصوم ما که حجت حق تعالی هستند و بر دیگر عالمان برتری دارند این است که گنجور دانش الهی و مخزن آثار نبوی می‌باشند. علم آنان اکتسابی نیست بلکه از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قرآن مجید و سنت می‌پیوندد، به صورتی که تفسیر و تأویل آیات را کاملاً می‌دانند و از

ظُهر و بطن و بطنِ بطنِ آن نیک آگاهند. آنان

۱- شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۵۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۲۰، به نقل از چهل حدیث حضرت رضا علیه السلام، برگزیده و نوشته کاظم مدیر شانه‌چی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، تیر ۱۳۶۵، ص ۲۹.

۲- همان، ص ۲۹. توضیح اینکه چون حضرت موسی الکاظم علیه السلام فرزندان متعددی داشتند برای رفع هرگونه شبهه‌ای به آن صورت به تعیین و تنصیب حضرت رضا علیه السلام به اعلمیت و امامت اقدام می‌کردند.

۳- در اثبات امامت ائمه اثنی عشر بنا بر مذهب شیعه و ویژگیهای امام، آثار بیشماری از دانشمندان موجود است. ما از میان آنها به مناسبت مقال به ذکر نشانی گفتار بلند و بلیغ حضرت رضا علیه السلام - اوان ورودشان به مرو - در معرفی امام که موضوع روز بوده می‌پردازیم و طالبان را به آن ارجاع می‌دهیم. این روایت در سه کتاب مهم حدیث که همه در سده چهارم تألیف شده آمده است و حاکی از اهمیت و صحّتش می‌باشد: محمد بن یعقوب الكلینی الرازی، الأصول من الکافی، دارالکتب الإسلامیة (شیخ محمد آخوندی)، باب نادر جامع فی فضل الإمام و صفاته، ۱۹۸۱-۲۰۳. ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه القمی ملقب به صدوق، عیون اخبار الرضا، تصحیح السید مهدی الحسینی اللاجوردی، چاپخانه دارالعلم، قم، باب ۲۰، ما جاء عن الرضا فی وصف الامامة و الامام، ۱/۲۱۶-۲۲۲. حسن بن علی حرّانی، ثحف العقول، با ترجمه آقای غفّاری، کتابفروشی اسلامیة، ۴۶۰-۴۶۵.

در پاسخ پرسشها برای اثبات مدعا همه جا به کتاب خدا یا احادیث رسول خدا استناد می‌کنند نه روایات اصحاب یا تابعین، و سلسله حدیثهایشان از طریق پدران به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌رسد نه راویان دیگر. به سبب این فضایل است که بر بقیه مسلمین حق تعلیم دارند بدون اینکه کسی چنین حقی بر آنان داشته باشد، آری ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله واسع علیم (المائده / ۵۴): این افزون بخشی خداست که آن را به هر کس بخواهد (و مصلحت داند) می‌دهد و خدا فراخ بخشایش داناست. آنچه ذکر شد اشاره‌ای گذرا به علم فراوان و فراگیر معصومین بود که تفصیل آن را در آثار بازمانده از آنان باید مطالعه کرد، ولی آنچه گفتن دارد کیفیت حصول این علم است که در یکی از ملاقاتها که مأمون و گروهی از فقیهان و متکلمان از فرقه‌های مختلف جمع بودند یکی از ابوالحسن الرضا علیه السلام سؤال کرد. و حضرت جواب دادند، و اینک ترجمه بخشی از آن گفت و شنود که محدث بزرگوار صدوق در عیون اخبار الرضا نقل کرده:

سائل: به آنچه واقع می‌شود چگونه خبر می‌دهید؟

امام هشتم: این به وصیت و عهدی است

از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما. سائل: به چه صورت از آنچه در دل مردم است خبر می‌دهید؟

امام: آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو نرسیده که گفت: از فراست (سرعت فهم و زیرکی) مؤمن بهره‌زید که او به نور خدا می‌بیند.

سائل: چرا [این حدیث به من رسیده]. حضرت ادامه سخن داد و فرمود: مؤمنی نیست مگر اینکه از فراست و تیزهوشی برخوردار است و به قدر ایمان و میزان بینایی دل و علمش به نور خدا [حقیقت را] می‌بیند، و خداوند آنچه [از این فراست] در همه مؤمنان پخش کرده در ائمه از ما [خاندان پیامبر] گرد آورده است... مأمون به طرف حضرت نگریست و گفت: ای ابوالحسن! از آنچه خدا به شما خاندان پیامبر عطا کرده ما را بیشتر بهره‌مند گردان.

حضرت رضا علیه السلام: خداوند عزّ و جلّ ما را به روحی مقدس و مطهر از خودش تأیید کرده که فرشته نیست. این روح^۱ با هیچ یک

۱- مناسب می‌بیند فشرده‌ای از آنچه عالمه طباطبایی در تفسیر المیزان راجع به «روح» آورده نقل نماید: مطابق قرآن کریم «روح» از موجودات عالم امر است

از پیامبران پیشین جز رسول خدا ﷺ نبود، و همان روح با امامان از خاندان ما هست و آنها را به راستی و درستی در گفتار و کردار وامی دارد و [به امور خیر] موفق می‌گرداند، و آن ستونی از نور بین ما و خداوند عزوجل است.^۱

نویسنده گوید: ظاهراً روحی که امام بدان اشاره کرده و مخصوص معصومین - از انبیا و اولیاء الله - است و مایه علم به حقایق و نهانیهاست روحی برتر و مقدس‌تر از روح ایمانی است که در مؤمنین هست، و تعبیر به «عمودی از نور» برای توضیح و نزدیک کردن مطلب به ذهن ماست و گرنه آن نور غیر مادی است، و مقصود تمثیلی برای چگونگی ارتباط معنوی و روحانی معصومان با خداوند سبحان است و چه تمثیل گویایی!

باری این است چهره علمی و معنوی ابوالحسن الرضا علیه السلام و کیفیت بهره‌مندی‌اش از فیوضات ربانی.

اما حاکم آن زمان و دعوت‌کننده امام به خراسان عبدالله مأمون پسر دوم هارون، به نوشته همه مورخان داناترین و زیرک‌ترین خلیفه عباسی بود^۲، ولی دانایی و زیرکی‌اش را تنها برای باقی ماندنش بر مسند حکومت به کار می‌برد، و در دستیابی به این هدف از

هیچ جنایتی چشم نمی‌پوشید چنان که برادر

→ چه خدای سبحان می‌فرماید: «و یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (الإسراء / ۸۵). در آیه دیگر آمده: «إِذَا سُوِّتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر / ۲۹) که از آن فهمیده می‌شود روح غیر بدن است و به «نَفَخِي رَبَّانِي» ساکن این منزل گشته... روح به طوری که از معنای آن به ذهن تبادر می‌شود عبارت است از مبدأ حیات، که قدرت و شعور از آن ناشی می‌شود. بنابراین اگر عبارت «وَأُيَدِّهِمْ رُوحٌ مِنْهُ» (مجادله / ۲۲) را بر ظاهرش حمل کنیم این معنا را افاده می‌کند که در مؤمنین به غیر از روح بشریت که در مؤمن و کافر هست روحی دیگر وجود دارد که از آن حیاتی دیگر ناشی می‌شود، قدرتی و شعوری جدید می‌آورد. و به همین معنی است که آیه «أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (انعام / ۱۲۲) به آن اشاره نموده... پس این زندگی مبدئی خاص دارد و آن «روح ایمانی» است که آیه شریفه (سوره حدید / ۲۸) آن را روحی سوای روح مشترک بین مؤمن و کافر می‌داند. (گزیده از: علی تاجدینی، فرهنگ جاودان المیزان، تهران، نشر مهاجر، ۱۳۸۲). نیز ر.ک: الأُصول من الكافي، ۲۷۳/۱: باب الروح التي يسددها الله بها الأئمة عليهم السلام.

۱- ر.ک: عيون اخبار الرضا، ۲۰۰/۲.

۲- راجع به خصوصیات شخصی عبدالله مأمون ر.ک: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، (م. ۳۴۵)، التنبيه و الأشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ص ۳۳۳-۳۳۵.

بزرگش محمد امین را به وسیله طاهر بن حسین - سردار رشید ایرانی - در محرم سال ۱۹۸ به قتل رساند^۱، به امید آنکه تنها رقیب خلافتش را از میان بردارد، غافل از اینکه آتش خشم هیأت حاکم بر بغداد را که طرفدار امین بودند افزونتر می‌کند. از دیگر سو قیامهایی که توسط علویان در نواحی مختلف صورت می‌گرفت و با شعار کلی «الرضا من آل محمد» همراه بود نیز حکومت او را دچار مخاطره کرده بود^۲، پس با وزیر ایرانی تبار خود فضل بن سهل رای زنی کرد. نتیجه مشاوره - که با تشخیص خودش موافق بود - این شد که علی بن موسی بن جعفر علیه السلام را که آعلم و اتقی و زاهدترین مردم زمانه و در مدینه النبی می‌زیست به مرو دعوت کند، و خلافت و گرنه ولیعهدی خود را به آن امام پیشنهاد نماید، و در قبولاندن درخواستش اصرار و ابرام کند تا عملی شود^۳ و با این حرکت سیاسی جدید علویان را با خود موافق گرداند و شورشهای ضد عباسی را آرامش بخشد. پس از این رای زنی مقرر شد رجاء بن ابی ضحاک - خویشاوند فضل بن سهل - و یاسر خادم را برای آوردن حضرت به مدینه گسیل کند که فرستاد.

هشتمین حجت خدا که از قصد و هدف مأمون آگاه بود از قبول دعوت امتناع می‌کرد،

ولی مأموران که در اجرای حکم خود را معذور می‌پنداشتند چندان اصرار کردند که بالاخره امام همراه آنان روانه مرو شدند به

۱- درباره حکومت محمد امین و فراخواندن برادرش مأمون به بغداد و پاسخ زیرکانه او و جریان نبرد علی بن عیسی ماهان و طاهر بن حسین و شکست علی بن عیسی و بالاخره قتل امین به دست طاهر. ر.ک: ابوحنیفه احمد دینوری (م. ۲۸۳)، *اجاز الطوال*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، ۱۳۶۴، ص ۴۳۵-۴۴۲.

۲- درباره قیامهای متعددی که علیه حکومت عباسیان صورت می‌گرفت و دیگر دشواریهای مأمون ر.ک: دکتر امیر اکبری، تاریخ حکومت طاهریان، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، مهر ۱۳۸۴، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۳- ابوالفضل بیهقی دبیر در باب دعوت حضرت از مدینه به مرو می‌نویسد: «طاهر [ذوالیمینین] بدین حدیث سخت شادمانه شد که میلی داشت به علویان... مردی معتمد را از بطنانه (نزدیکان و محرمان) خویش نامزد کرد تا با معتمد مأمون بشد (برفت)، و هر دو به مدینه رفتند و خلوتی کردند با رضا. و نامه عرضه کردند و پیغامها دادند، رضا علیه السلام را سخت کراهیت آمد که دانست که آن کار پیش نرود اما هم تن در داد از آنکه از حکم مأمون چاره نداشت» (تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، مقدمه از دکتر محمد جعفر یاحقی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، خرداد ۱۳۷۵، ص ۱۷۱).

سفری اجباری و ناخواسته^۱. به مأموران توصیه شده بود حضرت را از شهرهایی مانند قم و کوفه که گرایش به علویان و اهل بیت پیامبر دارند عبور ندهند^۲؛ با وجود این در مناسبتهایی که پیش می‌آمد امام رضا علیه السلام معالم دین و معارف شیعه را بیان می‌فرمودند که مهمترین آنها در نیشابور بود که حدیث سلسله الذهب (زنجیره طلایی پیوند راویان حدیث از حضرت به رسول الله صلی الله علیه و آله) را در جواب طالبان حدیث نبوی گفتند آن هم به صورتی که پیوند معارف ائمه معصومین شیعه با رسول مکرم اسلام نمودار شود. امام در جمله‌ای کوتاه و گذرا اصل اساسی و فراگیر توحید و ارتباط آن را با ولایت عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یادآور شدند، و علما با ولّه و شادی آن را نوشتند و برای آیندگان بازگفتند: خدای عزّوجلّ می‌گوید: لا إله إلا الله درّ استوار من است، هر کس در این حصار درآید از عذاب محفوظ است. راوی گوید: چون مرکب حرکت کرد حضرت به ما ندا داد [و در تکمیل حدیث گفت]: به شرطهای آن و من از جمله آن شرطهایم^۳. قابل توجه است که جمله اخیر امام که بعد از حرکت ادا شد در حالی بود که نگاه‌ها به مرکب دوخته و ذهنها آماده تفصیل سخن بود، و در نتیجه بیشتر جلب توجه

شنوندگان را کرده و در خاطره‌ها مانده است. پس از نیشابور حضرت به سمت طوس حرکت کردند. طوس در آن زمان آبادان و مرکز ایالت بود که دو شهر مهم طبران و نوقان (= نوغان) و روستاهای بزرگ و

۱- در باب اجبار مأمون حضرت رضا علیه السلام را به قبول ولایتعهدی و خیر دادن حضرت به اینکه قبل از او مسموم و مقتول خواهند شد ر.ک: عیون اخبارالرضا، ج ۱، باب ۴۰، حدیث ۳، ص ۱۳۹-۱۴۰. ابوالفرج اصفهانی (م. ۳۵۶) در مقاتل الطالبیین (تصحیح کاظم المظفر، الطبعة الثانية، نجف، ۱۳۸۵ق) تصریح می‌کند که مأمون به حضرت گفتاری «شبه تهدید» داشت به این عبارت «عمر شوری را در شش نفر قرار داد که یکی از آنان جدّت بود و گفت: مَنْ خَالَفَ فاضربوا عُنُقَهُ، و لا بدّ من قبول ذلك». پس علی بن موسی در خواستش را اجابت کرد (ص ۳۷۵).

۲- منابع قدیم و دست اول مانند تاریخ قم (از حسن قمی) و وفیات الأعیان (ابن خلکان) و الارشاد (شیخ مفید) و اصول کافی (از کلینی) متذکر می‌شوند که حضرت را از راه بصره و اهواز و فارس به طوس آوردند ر.ک: جلیل عرفان‌منش، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ص ۳۵-۳۶. در عیون اخبارالرضا، ۱۴۹/۲، هم تصریح شده که مأمون دستور داد راه کوفه و قم را در پیش نگیرد بلکه از راه بصره و اهواز و فارس به مرو بیا.

۳- ر.ک: عیون اخبارالرضا، ج ۲، باب ۳۷، ص ۱۳۵. صدوق در این باب حدیث را از چهار طریق نقل کرده است.

کوچک را دربر می‌گرفت. از جمله روستای «سناباد» نزدیک نوقان بود که باغ حمیدبن قحطبه والی هارون در آن قرار داشت، و زمانی که هارون برای دومین بار به خراسان لشکرکشی کرد تا شورشهای مردم ستمدیده از جور حاکم ظالمش - علی بن عیسی - را سرکوب کند اجلش سرآمد و درگذشت. برای احترام وی را در همان باغ در بقعه‌ای^۱ دفن کردند نه در قبرستان عمومی روستا، سپس قُبه‌ای^۲ بر آن ساختند.

صدوق ضمن گزارش سفر حضرت از نیشابور به طوس می‌نویسد: حضرت رضا علیه السلام داخل باغ حمیدبن قحطبه و قُبه‌ای که قبر هارون الرشید در آن بود شد، سپس با دست خطی در کنار قبر هارون کشید و گفت این خاک قبر من است و در آن دفن می‌شوم، و به زودی خداوند این‌جا را محلّ رفت و آمد شیعیان و دوستانم می‌گرداند.^۳

مسافر بزرگوار ما در راه جلب رضای خدا، آرام و مطمئن به سفر ادامه داده به سرخس و از آن جا به مرو - مقر حکومت مأمون - وارد شدند در سال ۲۰۰ق. طبیعی است که انتظار داشته باشیم حضرت را با احترام و استقبال وارد شهر کرده باشند، اخبار تاریخی نیز همین را بیان می‌کند. امام پس از عبور از میان مردم در منزلی که نزدیک

قصر حکومتی بود فرود آمدند. ظاهراً پس از گذشت یکی دو روز به عنوان استراحت حضرت از رنج سفر، مأمون با امام هشتم ملاقات می‌کند. مؤلف عیون اخبارالرضا - صدوق - به روایت اباصلت، گفت‌وگوهای آن مجلس را نقل کرده که مهم و خواندنی است. نویسنده گزیده‌ای از آن را ترجمه و نقل می‌کند:

مأمون (خطاب به امام): من پایگاه علمی و بی‌میلی‌ات به دنیا و عبادت فراوان تو را دانستم، می‌بینم از من به خلافت سزاوارتری.

پاسخ حضرت رضا علیه السلام: به بندگی خدای عزّوجلّ افتخار می‌کنم و با زهد و بی‌رغبتی به دنیا امید نجات از شرور آن را دارم، و با ورع و دوری از محارم آرزوی رسیدن به غنیمتهای الهی را دارم، و با فروتنی در دنیا امید بلندقدری نزد خدای عزّوجلّ دارم.

مأمون: می‌خواهم خود را از خلافت کنار

۱- بُسّعه: پاره‌ای زمین ممتاز از زمین حوالی خود، قطعه‌زمینی که زیارتگاهی در آن قرار گرفته باشد (دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰).

۲- قُبه: بارگاهی که بر آن گنبدی باشد، سقف برجسته و مدوّر. (همان مأخذ).

۳- عیون اخبارالرضا، ج ۲، باب ۳۹، ص ۱۳۷.

کشم و آن را به تو واگذارم و با تو [به خلافت] بیعت کنم.

امام: اگر این خلافت از آن تو است خدا آن را برایت قرار داده و جایز نیست لباسی را که خداوند بر تن تو کرده بیرون آوری و به دیگری دهی. و اگر خلافت و جانشینی پیامبر اکرم از آن تو نیست پس جایز نیست آنچه را که متعلق به تو نیست به من بخشی.

مأمون: ای فرزند رسول خدا چاره‌ای از پذیرش این امر نیست.

امام: اگر آزاد باشم هیچ‌گاه این کار را نمی‌کنم.

مأمون چند روز برای قبولاندن خلافت به امام کوشش می‌کرد تا مایوس گشت و گفت: اگر خلافت را نمی‌پذیری و پاسخ مثبت به بیعت من نمی‌دهی ولیعهد من باش تا بعد از من منصب خلافت به تو رسد.

امام: سوگند به خدا که پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین و او از رسول الله ﷺ به من گفته که من قبل از تو مسموم شده مظلومانه از دنیا خواهم رفت چنان که زمینیان و آسمانیان بر من می‌گیرند و در سرزمین غربت جنب هارون الرشید دفن می‌شوم.

مأمون از شنیدن این خبر گریست و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! در حالی که من زنده‌ام چه کسی تو را می‌کشد یا به این بی‌ادبی و

جسارت نسبت به تو قدرت دارد؟
امام: اگر بخواهم بگویم می‌دانم و می‌گویم.

مأمون: ای فرزند رسول خدا تو با این سخت می‌خواهی خود را سبکبار کنی و این کار را از خود دور کنی تا مردم بگویند تو در دنیا زاهدی.

امام: والله از اول عمرم دروغ نگفته‌ام، و برای کسب و جاهت و خوش‌نامی در دنیا زهد نورزیده‌ام. من نیک می‌دانم تو چه تصمیمی داری.

مأمون: چه تصمیمی دارم و اراده‌ام چیست؟

امام: اگر راست بگویم امان دارم (در امنیت جانی هستم؟)
مأمون: تو در امانی.

امام: با این کار تو می‌خواهی که مردم بگویند علی بن موسی الرضا علیه السلام زاهد و پارسا نیست بلکه دنیا به او رو نیاورده. نمی‌بینید چگونه ولایتعهدی را به طمع خلافت پذیرفت؟

مأمون سخت غضبناک شد و گفت: تو با من سخنانی که خوش ندارم می‌گویی و از سطوت و قهر من خود را در امان می‌بینی. به خدا سوگند یاد می‌کنم که اگر ولایتعهدی را پذیرفتی که مقصود حاصل است، و گرنه تو

را بر آن مجبور می‌کنم. اگر باز هم نپذیری گردنت را می‌زنم!

امام: خدای تعالی از اینکه به دست خود خویشتن را در هلاکت افکنم نهی کرده^۱. اگر کار به این‌گونه است آنچه به نظرت رسیده عمل کن. ولی من ولایتعهدی را به این شرط می‌پذیرم که در نصب و عزل کسی دخالت نکنم و رسم و سنتی را بر هم نزنم، و در کارها از دور [به خیر و صواب] اشاره کنم. مأمون به همین مقدار از حضرت راضی شد و او را - با ناخشنودی که داشت - ولایتعهد خود کرد^۲.

خوانندگان از این گفت و گوی خصوصی و بی‌پرده اولاً می‌توانند شخصیت و روحیه طرفین را نیک دریابند، و میان بینش و روش حاکم واقعی اسلامی که شیعه معتقد است و حاکم غاصب متظاهر به اسلام فرق گذارند، ثانیاً توجه نمایند مأمون با همه شیطنت و بازی سیاسی که کرد نتوانست نظر خود را کاملاً بر امام تحمیل کند زیرا چنان که حضرت خود فرمودند: «ما دَخَلْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا دَخَوْلَ خَارِجٍ مِنْهُ»^۳ در کار حکومت ظالمانه وارد نشدم مگر همانند کسی که از آن بیرون است، و به زبان دیگر «مشاور» حاکم هم نشدند بلکه به امر به معروف و نهی از منکر آن هم با واسطه و از دور بسنده کردند.

برنامه بعدی مأمون رسمیت بخشیدن به ولایتعهدی حضرت علی بن موسی الرضا عليه السلام بود که برای اجرای آن در روزی معین مجلسی آراستند و قاضیان و بزرگان لشکری و کشوری را دعوت کرد تا با حضرت بیعت کنند. نخستین بیعت‌کننده پسرش عباس بود^۴. بقیه حاضران نیز با حضرت به ولایتعهدی بیعت کردند و همه هدایایی دریافت نمودند. مأمون فرمان داد به نام حضرت ابوالحسن الرضا درهم و دینار سکه

۱- حضرت به آیه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره / ۱۹۵) نظر دارند که از به هلاکت انداختن خود نهی می‌کند.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، باب ۴۰، حدیث ۳، ص ۱۳۹-۱۴۰. در حدیث ۱ و ۲ همین باب حضرت پاسخ کسانی که پذیرش ولایتعهدی را بر ایشان خُرده می‌گرفتند با نقل آیه ۵۵ سوره یوسف داده‌اند، بدین معنی که حضرت یوسف پیامبر صدیق به عزیز مصر می‌گفت مرا خزانه‌دارت کن که امین می‌باشم، پس به‌طور مطلق همکاری با حاکمان در اموری که تضییع حقی و ستمی نباشد منع نشده.

۳- همان، حدیث ۲، ص ۱۳۹.

۴- ابوالفرج اصفهانی تصریح می‌کند که نخستین بیعت‌کننده با حضرت رضا، عباس پسر مأمون بود. و نیز از فرمان خلیفه برای تغییر شعار عباسیان از لباس سیاه به لباس سبز یاد می‌کند ر.ک: مقاتل الطالبيين، ص ۳۷۵-۳۸۰.

زدند، و خبر این انتخاب مبارک را به شهرهای دیگر نوشت و شاعران در مدح مأمون و حضرت شعر سرودند. چند تن از مخالفان این انتخاب - یعنی انتقال خلافت به علویان - حاضر به بیعت نشدند که به فرمان خلیفه به حبس انداخته شدند، از طرف دیگر به سران لشکر و سپاهیان و طرفداران خلافت عباسیان بذل و بخششها کرد تا مخالفت نکنند.

این مراسم در دهه اول ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری قمری بود، و چون عید فطر فرارسید مأمون به حضرت رضا علیه السلام پیغام فرستاد که نماز عید را اقامه کنند و برای مردم خطبه بخوانند تا دلهای مردم به ولایتعهدی و این دولت مبارک مطمئن شود و از فضل امام بیشتر با خبر گردند. حضرت پیکی نزد او فرستاد و گفت: شرطهایی که کردم می‌دانی و از جمله آنها همین بود که به این کارها وارد نشوم. اما مأمون اصرار و الحاح کرد و گفت: می‌خواهم ولایتعهدی در دلهاشان راسخ شود. حضرت فرمود: دوست‌تر دارم مرا معاف کنی، و گر نه من آن گونه به نماز می‌روم که رسول خدا و امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌رفتند. مأمون گفت: به نماز برون شو هر طور که دوست داری، و دستور داد سرهنگان و رؤسا پگاه در منزل

ابوالحسن علیه السلام حاضر باشند.

چون خورشید سر برآورد حضرت غسل کرد و عمامه سپید پنبه‌ای بر سر نهاد و پاچه‌های شلوار خود را بالا زد و به همه موالیانش گفت مانند من کنید. سپس عصایی در دست گرفت و از منزل بیرون رفت. ما پیشاپیش او و او پابره‌نه و شلوار را تا نیمه ساق بالا زد. چون مقداری راه رفتیم سر بر آسمان کرد و چهار تکبیر گفت چنان که ما گمان کردیم از هوا و دریا (ماهیا) او را پاسخ می‌دهند. رؤسا و مردم نزدیک در، خود را به بهترین هیئت و ریخت آراسته و سلاح برگرفته ایستاده بودند. حضرت نزدیک در توقّفی کرده گفتند: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الأنعام و الحمد لله علی ما أبلانا و صدای خود را بلند کرد، ما هم صدای خود را بلند کردیم. در شهر مرو از سرو صدا و گریه زلزله‌ای به پا شد. سه بار تکبیرها را تکرار کرد. سرهنگان چون حضرت را پابره‌نه دیدند از اسبان پیاده شدند و چکمه‌های خود را به یک سو افکندند. شهر یک پارچه ضجّه و ناله بود. مردم از گریه و ناله نمی‌توانستند خودداری کنند. حضرت ده گام برداشته می‌ایستاد و چهار تکبیر می‌گفت به صورتی که ما پنداشتیم آسمان و زمین و ماهیا همه پاسخ

او را می‌دهند. جاسوسان خبر این شور و هیجان عمومی را به مأمون رساندند و فضل بن سهل به وی گفت: اگر امام به این صورت به مصلاً رسد مردم مفتون و فریفته او می‌شوند؛ نظر من این است که از او بخواهی برگردد. پس مأمون به حضرت پیام فرستاد که بیش از این به زحمت نیفتید و بازگردید. حضرت کفش خود را طلبید و پوشید و برگشت.^۱

بدیهی است که این رویداد تأثیر هشداردهنده‌ای برای مأمون و دیگر عباسیان داشته باشد و تخم کینه را در دل آنان بکارد. رویداد مهم دیگری که جلالت قدر و علم خداداد و قدرت روحی و معنوی امام ابوالحسن الرضا را بر همگان - مخصوصاً دانشمندان آن زمان - ثابت کرد مجالس بحث آزاد در اصول اعتقادی بود که به دستور مأمون تشکیل می‌شد و علمای مذاهب و مسالک مختلف حضور می‌یافتند و امام علی بن موسی علیه السلام با آنان مباحثه و مناظره می‌کرد و در همه موارد پیروزی با امام بود. محدث بزرگ محمد بن علی بن بابویه قمی در عیون اخبار الرضا در هفت باب این مناظرات را ذکر کرده^۲ که مجال نقل آنها نیست، طالبان را به مقاله مفصل و پر فایده آیت الله مکارم شیرازی که ترجمه و توضیح آنهاست ارجاع

می‌دهم^۳. اما دریغ است برای مثال یکی از استدلال‌های کوتاه حضرت را با جاثلیق - عالم مسیحی - ذکر نکنم: توضیح اینکه امام با استدلال به انجیل عالم مسیحی را معترف به صحت رسالت پیامبر اسلام کردند و سپس به وی فرمودند: ای نصرانی! به خدا سوگند ما به عیسایی که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده

۱- مراسم ولایتعهدی و نماز عید برگرفته است از: عیون اخبار الرضا، ۱۵۰/۲-۱۵۱.

۲- ابوابی که در جلد اول عیون در شرح مناظرات آمده عبارت است از باب ۱۲ که علمای مسیحی و یهودی و زردشتی و صابئین و عمران صابی (که مسلمان شد) حضور داشتند و حضرت به تورات و انجیل بر صحت رسالت پیامبر اسلام استدلال فرمودند. باب ۱۳ بحث با سلیمان مروزی درباره توحید. باب ۱۴ و ۱۵ مباحثه با دانشمندان مختلف درباره عصمت انبیا با استدلال به آیات قرآن. باب ۲۳ مباحثه با علمای عراق و خراسان در موضوع امامت و فضیلت عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جلد دوم باب ۴۶ در نشان درستی ادعای امام و ردّ بر غلات و مفوضه. باب ۵۷ احتجاج حضرت با یحیی بن ضحاک سمرقندی در موضوع امامت با حضور مأمون.

۳- رک: ناصر مکارم شیرازی (آیت الله العظمی)، «مناظرات تاریخی امام رضا علیه السلام با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر»، مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، ۱۳۶۵، ۴۱۹/۱-۴۸۸.

اعتقاد داریم، و در عیسای شما^۱ چیزی را عیب نمی‌شماریم مگر ضعفش [در عبادت] و کمی روزه و نمازش! جاثلیق جواب داد: به خدا علم خود را تباه کردی، من گمان می‌کردم تو اعلم مسلمانان هستی. حضرت پرسید چگونه؟ او گفت: به این جهت که گفتم عیسی [در عبادت] ضعف داشت و روزه و نمازش اندک بود. در صورتی که عیسی هیچ روز افطار نکرده و هیچ شب نخوابیده. حضرت پرسیدند: برای که روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟

راوی خبر گوید: در برابر این سؤال جاثلیق (معرب کاتولیک) گنگ شد و نطقش بریده گشت!^۲ زیرا عیسایی که آنها باور داشتند فرزند خدا بود یا جزئی از الوهیت داشت بنابراین معبود بود نه عابد! نگاهی کلی به این مجالس و گزارشی که از رویارویی حضرت رضا علیه السلام با دانشمندان بحث‌کننده برای ما بر جا مانده نتایج زیر را عاید می‌کند:

۱- برتری و اعلم بودن حجت خدا از علمای ملتها و مذاهب دیگر و پیروزی‌اش در مباحث مختلف هر هفت مجلس.

۲- درخواست مکرر امام از حاضران در مجلس که هرگونه سؤال و شبهه‌ای دارند بی‌پروا طرح کنند زیرا منطق اسلام تا آن حد

قوی و استوار است که بیمی از مقابله با مکتبهای فکری و فلسفی دیگر ندارد، و اگر وضعی هست در منطق ماست که مجهز به سلاح روز نیستیم.

۳- آزادی در بیان هر اشکال که حضرت به مخاطبان و دانشمندان حاضر در مجلس دادند، بی‌گزاره امروز هم که سخن از آزادی است تا این حد آزادی واقعی - نه ساختگی و ظاهری - را در بیان عقاید و باورها کمتر می‌بینیم، و این از افتخارات اسلام است که باید احیا شود.

۴- پاسخ امام به علمای ادیان (مسیحی و یهودی و غیره) به کتاب آنان بود و به آنکه اهل کتاب نبود با استدلال عقلی یا استناد به مقبولاتش بحث می‌شد به صورتی که مجبور به پذیرش می‌گشت. به سخن دیگر «جدال به احسن» بود که قرآن مجید تعلیم می‌دهد (نحل / ۱۲۵).

۵- گستردگی دایره علم امام و اطلاع از کتابهای مذهبی و تاریخ ادیان دیگر، درسی است یادگرفتنی برای کسانی که در عصر ما بخواهند درباره فلسفه‌ها و مکتبهای فکری

۱- یعنی عیسایی که می‌پندارید فرزند خداست یا

جزئی از او!

۲- عیون، ۱۵۹/۱.

دیگر اظهار نظر نمایند. یعنی باید با ادبیات و دانش زمان خود آشنایی کامل داشت.

۶- مسلمان شدن دانشمند جدلی معروف عمران صابی که با علمای دیگر مباحثه کرده و قانع نشده بود، تأثیری شگرف در متکلمان دیگر بر جا گذاشت که دیگر حاضر به مناظره نشدند. هدایایی که ثامن الائمه علیه السلام بعد از اسلام آوردن به وی دادند سبب تألیف قلبش گردید و از مدافعان اسلام شد.

۷- در برابر آن ثمرات شیرین و نتایج ارزشمند مجالس مناظره و موفقیت چشمگیر حجت حق تعالی، حسادت علمای درباری و مخالفان شیعه علوی برانگیخته می‌شد و نقشه نابودی امام ترسیم می‌گشت.

اینک برمی‌گردیم به آنچه در اول مقاله گفتیم و از دانش فراوان و فراگیر «عالم آل محمد» یاد کردیم، و این نکته را می‌افزاییم که البته ائمه معصومین همه عالمند و علم و فضلشان برابر است^۱. اما چون اوضاع زمانه یکسان نیست و موقعیت و امکانات آنان در هر زمان با زمان دیگر فرق می‌کند مجال بروز علم و فضیلتشان مانند هم نمی‌باشد؛ چنانکه حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام شجاعتشان جلوه و شهرت بیشتر می‌یابد، و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام

شاگردان بیشتری تربیت می‌کنند، و ثامن الائمه علیه السلام این فرصت را می‌یابد که در مجالس رسمی و دولتی و علنی به بحث و مناظره بپردازند و اسلام راستین را که همان شیعه علوی است نیکو معرفی کنند و دانشمندان یهودی و مسیحی و زردشتی را به آن دعوت نمایند. توضیح اینکه در آن دوران که وسایل ارتباط جمعی نبود و دسترسی علما به همدیگر با سفرهای طولانی و به سختی امکان می‌یافت؛ گرد آمدن تعدادی عالم در مجلسی رسمی کاری بس دشوار بود که جز به وسیله حکام میسر نمی‌شد، و مأمون برای اغراض سیاسی - و شاید هم دانش دوستی - بزرگان علمی و دینی را گرد آورده جلسات بحث و گفتگوی اعتقادی تشکیل می‌داد. در چنین موقعیت بی‌مانندی امام ابوالحسن الرضا علیه السلام فرصت یافتند اسلام واقعی - و نه اسلام التقاطی و حکومتی - را معرفی نمایند، و مسائلی دشوار و غامض مانند «کائن اول»^۲، کیفیت انتساب صفات به

۱- رک: الاصول من الکافی، ۲۷۵/۱. در این باب احادیثی است که می‌رساند معصومین - غیر از رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام - در علم، شجاعت و طاعت خدا مساوی هستند.

۲- تعبیری است که در مناظره با عمران صابی متکلم ←

آفریدگار سبحان، قضا و قدر، بدا و عصمت انبیا را با استدلالی خردپذیر طرح و جواب گویند به طوری که مخاطبان چاره‌ای جز قبول نداشته باشند. به این صورت علم خداداد امام ثامن مجال بروز و ظهور یافت و توصیف امام جعفر صادق علیه السلام راجع به حضرت - یعنی عالم آل محمد - صادق آمد، و در آغاز سده سوم که عصر شکوفایی مراکز علمی و کثرت علما بود آن امام همام پیشرو دانشمندان و روشنگر فرهنگ قرآن شد و تشیع را به طور رسمی شناساند، با این مزیت که ولیعهد بود و گفتارش رسمیت داشت، و به این گونه حجت خدا سفر اجباری با اغراض سیاسی را به سفری تبلیغی تبدیل کرد.

از آنچه گفتیم برمی آید که تقدیر خداوند حکیم این بود که حوادث سیاسی آن زمان به گونه‌ای پیش آید که حضرت علی بن موسی علیه السلام به خراسان و شرق کشورهای اسلامی بیایند و در سرزمینی که مهد دانشمندان و فارسی‌زبانان است پرده‌ای از علم خداداد خود را نشان دهند، ولی - بعد از تغییر جو سیاسی و مخالفت عباسیان با ولایتعهدی - به وسیله مأمون به صورتی پنهانی و فریبکارانه مسموم شوند و به شهادت رسند، اما از آن پس حیات معنوی و

روحانیشان طلوع کند و مضجع شریف و حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام مصداق عبادتگاه‌هایی شود که در تمام ساعات شبانه روز محل عبادت خدای سبحان و حاجت‌روایی نیازمندان می‌باشد^۱، و نیز از جمله برکاتش این شد که رفته رفته روستای سناباد^۲ سده سوم به کلان شهر مذهبی - علمی در سده پانزدهم بدل شد، و امروز مشهد رضوی این افتخار را دارد که آن گوهر علوی و سلاله علوی را دربر دارد و به وجودش می‌بالد. ①

→ معروف آمده و مقصود، موجود نخستین و سرآغاز وجود است.

۱- فی بیوتِ اذنِ الله ان ترفعَ و يذكرَ فيها اسمه يُسبح له فيها بالغدو و الاصل (نور / ۳۶): در خانه‌هایی که خدا رخصت داده [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن [خانه] ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند.

۲- مؤلف صورة الأرض که در سده چهارم به خراسان آمده می‌نویسد: «قبر علی بن موسی الرضا در بیرون شهر نوغان است و در مجاورت آن قبر هارون الرشید، در مقبره‌ای زیبا در قریه‌ای به نام سناباد است». بنا به همین نوشته و قرائن تاریخی دیگر در سده چهارم گرد این مقبره بارویی ساخته شد که درون آن گروهی اعتکاف می‌کردند. ر.ک: محمد رضا قصابیان، تاریخ مشهد، انتشارات انصار، ص ۴۲.